

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

مبحث دنیا و آخرت (۱۳۳ ف ۳ - ۱۳۴ ف ۲)

❁ دنیا نیستِ صرفِ است. برزخ نیست و هست است. آخرت هستِ صرفِ است. دوستانِ اهل بیت علیهم‌السلام در همین عالم برزخ را طی می‌کنند. بعضی وقت‌ها که به نیست برمی‌خوری و هرچه هم فکر می‌کنی، علتی مثل گناه یا خطایی که سبب آن شده باشد، پیدا نمی‌کنی، باید صابر باشی. باید صابر بود تا برزخ طی شود و آخرت برسد. در آخرت هرچه ماندنی است، هست و هرچه رفتنی است هم رفته است و نیست.

دنیا نیست صرفِ است؛ آخرت هم هست صرفِ است؛ مابین دنیا و آخرت نیست و هست است؛ یعنی وقتی خدا را فراموش کردی، نیست؛ هیچ چیز نیست. وقتی خدا را فراموش کردی در نیستی مطلق می‌روی. -البته، دوست اهل بیت علیهم‌السلام هیچ وقت اینگونه نیست که در زندگی‌اش مطلقاً به یاد خدا نباشد- وقتی هم که همیشه و به‌طور کامل خدا را در زندگی‌ات دیدی، دیگر سر از قیامت و آخرت در آورده‌ای. اما در بینابین این دو حال که بعضی وقت‌ها یاد خدا می‌افتی و بعضی وقت‌ها خدا را فراموش می‌کنی و فکر می‌کنی خلق در این عالم کاره‌ای هستند، بویی از دنیا داری و بویی از آخرت. این را برزخ گویند.

دوستانِ اهل بیت علیهم‌السلام در همین عالم برزخ را طی می‌کنند؛ یعنی کسی که دوستدار امیرالمؤمنین و فرزندانِ علیهم‌السلام است، محال است اهل دنیای صرف باشد. ممکن است بعضی وقت‌ها دنیا، حرص، طمع و حسد او را بگیرد و داغ کند؛ اما اینگونه نیست که مطلقاً به یاد

خدا و خوبان خدا نیفتند. گاهی بالاخره یادی از خدا برایش می‌آید، نم اشکی گوشه‌ی چشمش می‌آید، وقتی در خیابان رد می‌شود و دسته‌ی سینه‌زنی، سینه می‌زنند؛ یا وقتی از کنار یک تکیه یا حسینیه رد می‌شود و صدای نوحه و سوگواری را می‌شنود؛ همان شخصی هم که خیلی اهل دنیاست، قطره اشکی از چشمش می‌ریزد. دوست اهل بیت علیهم‌السلام اهل دنیای صرف نیست. در همین عالم، برزخ را طی می‌کند. منتها همانطور که می‌دانید، برزخ از جایی شروع می‌شود که دنیا نود و نه درصد و آخرت یک درصد است. این برزخ باید به تدریج طی شود: دنیا نود و هشت درصد و آخرت دو درصد، دنیا نود و هفت درصد و آخرت سه درصد، دنیا نود و شش درصد و آخرت چهار درصد؛ به همین ترتیب باید بیاید و بیاید تا برسد به جایی که دنیا پنج درصد شود و آخرت نود و پنج درصد، دنیا چهار درصد و آخرت نود و شش درصد، دنیا سه درصد و آخرت نود و هفت درصد، دنیا دو درصد و آخرت نود و هشت درصد، دنیا یک درصد و آخرت نود و نه درصد گردد. این هنوز برزخ است. از نود و نه درصد دنیا و یک درصد آخرت شروع شد تا یک درصد دنیا و نود و نه درصد آخرت. کل این فاصله عالم برزخ است؛ تا برسد به جایی که دیگر دنیا محو شود و توجه به خدا و آخرت صد درصد گردد. لذا برزخ همه یکسان نیست؛ طول برزخ برای افراد مختلف تفاوت دارد؛ طول برزخ تو بستگی به این دارد که الان دنیا چند درصد در زندگی، روح و جان تو نقش و اهمیت دارد و چند درصد از حواس و دلت پهلوی دنیاست. از همین جا مرحله‌ی برزخ را طی می‌کنی تا ان شاء الله به جایی برسی که سر از آخرت در بیاوری. لذا برزخ طول می‌کشد؛ اینکه انسان به جایی برسد که در کفه‌ی ترازوی وجودش جز خدا نباشد، طول می‌کشد. البته چنان که گفتیم، در ترازوی وجود دوست اهل بیت علیهم‌السلام کفه‌ی سنگین‌تر متعلق به خدا و خوبان خداست. ترازوهای قدیمی را پیرمردهای همسن ما یادشان است. در قدیم، میوه، هندوانه و

خربزه را بار الاغ می‌کردند و به محله‌ها می‌آوردند و می‌فروختند. ترازویی که این میوه‌ها را با آن می‌کشیدند، مرگب بود از یک چوب و سه تا تسمه که از آن آویزان بود و دو کفه که از انتهای این تسمه‌ها آویزان بود؛ وسط این چوب هم نخ بود. یک طرف میوه‌ها و طرف دیگر وزنه‌ها را می‌گذاشتند و می‌کشیدند. حال، در مورد مؤمن، در ترازوی وجودش، کفه‌ی خدا و خوبان خدا ولو شده یک گرم، سنگین‌تر از طرفی است که دنیا، یعنی محبت و توجه به دنیا هست. همین یک گرم کار خودش را می‌کند. البته چه بهتر که کفه‌ی دنیا خالی باشد؛ هیچ چیز در آن نباشد؛ اما به هر حال، دوست اهل بیت علیهم‌السلام اینطور نیست که در وجودش، کفه‌ی خدا و خوبان خدا بر کفه‌ی دنیا نچربد. در دعای شب نیمه‌ی شعبان، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «لا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمًّا»^۱ خدایا دنیا را بزرگ‌ترین همّ ما قرار نده؛ آن کفه‌ی سنگین‌تر وجودمان، کفه‌ی دنیا نباشد. دوست اهل بیت علیهم‌السلام همین طور است؛ منتها اینکه می‌گویم همین یک گرم کار خودش را می‌کند، توضیحش این است که اگر نخ این ترازو را بگیری و بلند کنی، کفه‌ی آخرت، کفه‌ی خدا و خوبان خدا که ولو شده یک گرم سنگین‌تر است، به تدریج شروع به پایین آمدن می‌کند و کفه‌ی دنیا بالا می‌رود. کفه‌ی آخرت همین‌طور پایین می‌آید، پایین می‌آید، پایین می‌آید تا اینکه چوب ترازو که ابتدا موازی با زمین بود، به شکل عمودی درمی‌آید. وقتی این چوب کاملاً به شکل عمودی در آمد، کفه‌ی سبک‌تر که بالا رفته است، واژگون می‌شود و هر چه داخل آن است می‌ریزد و خالی می‌شود؛ یعنی کفه‌ی دنیا واژگون و خالی می‌شود. اینکه این فرایند چقدر طول می‌کشد، خدا می‌داند؛ ولی روزی بالاخره این اتفاق می‌افتد؛ یعنی مؤمن خوش‌عاقبت است؛ دوست اهل

^۱. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۰ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۴۱۴ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال شب نیمه شعبان.

بیت علیهم السلام خوش عاقبت است. البته چه بهتر که از همین جا انسان آن کفه را خالی کند. در دعای ابوحمزه می خوانیم: «أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ آلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»^۲ خدایا محبت دنیا را به کلی از دل من خارج کن. «أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي» مرا عاشق خودت کن و دیگر نگذار که اصلاً محبت و توجه به دنیا در وجود من باشد؛ خودت و محبت خودت را جای آن بگذار. «حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَاءَكَ وَ أَحِبِّ لِقَائِي» خدایا دیدار خودت را محبوب من قرار بده به طوریکه من فقط دیدار تو را دوست داشته باشم و تو هم دیدار مرا دوست بدار «وَ اجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَ الْفَرَجَ وَ الْكَرَامَةَ»^۳ این جمله ها و فرازهای زیبای دعای ابوحمزه خدا می داند چیست! بنابراین، در وجود دوست اهل بیت علیهم السلام کفهی خدا و خوبان خدا ولو شده یک گرم، سنگین تر است؛ لذا دوست اهل بیت علیهم السلام خوش عاقبت است. دوستان اهل بیت علیهم السلام در همین عالم و از همین جا شروع می کنند به طی کردن برزخشان. خوشا به حال آن دوست اهل بیت علیهم السلام که قبل از اینکه فوتش برسد، برزخش را طی کرده باشد! وقوع این امر امکان پذیر است و در این صورت، وقتی فوت می کند، او را مستقیماً به بهشت می برند. برزخش را طی کرده است؛ چون برزخ جایی است که ترکیب "هست" و "نیست" است. یک لحظه هست، یک لحظه نیست؛ یک لحظه شب است، یک لحظه روز است؛ یک لحظه غم و یک لحظه شادی است. وقتی به یاد خدا می افتد، همه ی وجودش شادی، بهجت، امید و سرور است؛ وقتی خدا را فراموش می کند، حرص، طمع، حسد، بخل، غم و غصه، اضطراب و نگرانی می آید؛ و شب می شود.

^۲. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۷۲ و مجلسی، زاد المعاد، ص ۹۸ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

^۳. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۷۵ و مجلسی، زاد المعاد، ص ۱۰۱ و محدث قمی، کلیات مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

بعضی وقت‌ها که به نیست برمی‌خوری و هرچه هم فکر می‌کنی، علتی مثل گناه یا خطایی که سبب آن شده باشد، پیدا نمی‌کنی، باید صابر باشی. باید صابر بود تا برزخ طی شود و آخرت برسد. در سیر، گاهی انسان به نیست بر می‌خورد. یک شب می‌بیند در نماز شبش چه حال خوشی داشت! چقدر کیف کرد و چقدر خلوت عبادت چسبید! فردا شب می‌بیند نه، اصلاً حال نداشت؛ مثل یک تکه گوشت مرده بود؛ هیچ لطافت و رقت قلبی در وجودش نبود؛ یا نه، اصلاً خوابش برد و نماز شبش هم از دستش رفت. آن موقع که به نیست برخورد کردی و گشتی ببینی چه کار کردم که اینطور شد؛ چون اوایل سیر، بازتاب عمل انسان به این صورت به او برمی‌گردد؛ معصیت و غفلت، توفیق عبادات و حالات معنوی را از فرد سلب می‌کند؛ «إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ»^۴ عمل خودتان است که به خودتان برمی‌گردد. در روز، آلوده به معصیت شد؛ غفلت کرد؛ در نتیجه، خلوت شب را از او سلب کردند. در روایات هم داریم که شخصی از امام علیه السلام پرسید: چرا من توفیق نماز شب و خلوت‌های شبانه را ندارم؟ حضرت فرمودند: اعمال روزت دامن‌گیرت می‌شود و نمی‌گذارد که شب این خلوت را تجربه کنی.^۵ اول سیر، فرد می‌گردد که ببیند چرا و از این دست علت‌ها پیدا می‌کند؛ مثلاً ناگاه می‌بیند غمگین شده است؛ دلش گرفته است؛ غمی به او دست داده است؛ می‌گردد و علت را پیدا می‌کند؛ می‌گوید: بله، من دل فلانی را شکستم؛ او را غمگین کردم؛ به خودم برگشت؛

۴. مجلسی، بحار، ج ۱۰، ص ۴۵۴ و مفضل بن عمر، توحید المفضل، ص ۹۳.

۵. «أَنَّ آتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَا أَقْوَى عَلَى الصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ فَقَالَ لَا تَعْصِ اللَّهَ بِالنَّهَارِ وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ حُرِمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ»؛ شیخ صدوق، توحید، ص ۹۷ و مجلسی، بحار،

ج ۸۴، ص ۱۵۱.

«کَمَا تَدِينُ تُدَانُ»^۶ هرطور رفتار کنی، همان‌طور با تو رفتار می‌شود. در اوایل امر، فرد علّتی پیدا می‌کند و بعد هم سر به سجده می‌گذارد، استغفار می‌کند و آن حالت از بین می‌رود؛ فضای روح باز می‌شود؛ یعنی حالت قبضی که آمده بود، می‌رود و بسط می‌آید؛ خدا فضا را باز می‌کند.

این مربوط به اوایل امر است؛ اما بعدها در ادامه‌ی سیر، فرد سر از جایی در می‌آورد که می‌بیند اصلاً حال عبادت ندارد؛ یک جور بدی شده است؛ از خودش هم متنفر می‌شود؛ هرچه هم می‌گردد؛ می‌گوید: خدایا من چه کار کرده‌ام؟ لقمه‌ی ناجوری خورده‌ام؟ نگاه بدی کرده‌ام؟ حرف نابجایی زده‌ام؟ کار نادرستی کرده‌ام؟ هر چه می‌گردد، چیزی پیدا نمی‌کند. اگر به اینجا رسید، باید بداند که لازمه‌ی رشدش در این حالت بوده است؛ چون گاهی رشدی که سالک در حالت‌های قبض پیدا می‌کند، هزاران برابر رشدی است که در حال بسط دارد؛ یعنی در حالتی که گرفته است؛ مثل اینکه او را در یک دیگ گذاشته و دم کنی هم رویش گذاشته‌اند؛ در فضاها‌ی معنوی نفسش در نمی‌آید؛ خدا می‌داند آن حالت شکستگی و افتادگی که پیدا می‌کند؛ تذّلی که در دستگاه خدا از خود نشان می‌دهد و حالت التماسی که می‌کند؛ چقدر در این حالت، رشد می‌کند! چه بسا در حالت‌های خوش معنوی که قبلاً داشت، یک دهم این هم رشد نمی‌کرد. این حال لازمه‌ی رشد و سیرش بوده است و لذا خدا این حال را پیش آورده است؛ چراکه او دارد برزخ را طی می‌کند.

در برزخ وقتی شب شد، زمستان شد، غم آمد، وقتی خدا فراموش شد و زندگی انسان را غم فراگرفت، آنجا انسان باید چه کار کند؟ باید صابر باشد. اگر صبر کند، رد می‌شود و دوباره آسمان روحش آفتابی می‌شود و این ابر عبور می‌کند. وقتی به پشت در بسته رسید، باید

۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۴ و شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۳ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۱۳.

صبر کند. یک معنای انتظار فرج همین است. باید صبر کند و صابر باشد؛ نه رها کند و برود و نه خدای نکرده بخواهد در را با لگد بشکند و داخل برود؛ مثل دومی که دیدید چه کار کرد. عجله هم نکند؛ «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالتَّأَنِّي مِنَ الرَّحْمَنِ»^۷؛ عجله نکند؛ مؤدب پشت در بایستد. نه مایوس شود که رها کند و نه شتاب‌زدگی به خرج دهد که بخواهد به زور در را باز کند؛ صابر باشد. اگر صابر باشد رد می‌شود. وقتی که حالت قبض سازندگی‌هایش را ایجاد کرد، خودش از بین می‌رود. من داشتم مبتلا به غرور می‌شدم؛ به خاطر حالت‌های خوش عبادی و خلوت‌های معنوی که داشتم، نزدیک بود عجب دامن‌گیر من شود؛ لذا خدا موج قبض را به‌سوی من فرستاد تا اینها را از بین ببرد. هر وقت هم که این قبض کار خودش را کرد و سازندگی‌های مدّ نظر الهی را در وجود من به‌جا گذاشت، خودش از بین می‌رود. من کلافگی به خرج ندهم؛ العیاذبالله، با خدا دعوا نکنم که خدایا این چه وضعش است؟ چرا خوابم برد و نماز شب نخواندم؟ چرا امشب اینطور شده‌ام؟ اصلاً حال ندارم. تو عبادت کردی که با خدا صمیمی شوی، حالا به خاطر عبادت با خدا دعوایت شده است؟ از خدا قهر می‌کنی؟ با خدا دلخوری به هم می‌زنی؟ باید صابر بود تا برزخ طی شود و آخرت برسد.

در آخرت هر چه ماندنی است هست و هرچه رفتنی است هم رفته است و نیست. تمام غصّه‌ها و نگرانی‌ها برای چیست؟ نگرانم که نکند فلان چیز از دستم برود یا غصّه دارم که چرا فلان چیز از دستم رفت. این نگرانی و غصّه متوجّه چیزی است که رفتنی است. چیزی

^۷ مراغی، تفسیرالمراغی، ج ۴، ص ۳۷ و فخررازی، مفاتیح‌الغیب، ج ۸، ص ۳۳۴. «الْأَنَاةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»: شیخ حر عاملی،

وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۹ و ابن‌شعبه ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۴۳.

که رفتنی است، جا دارد فرد نگران باشد که از دستش برود؛ چیزی که رفتنی است، فرد غصّه‌ی رفتنش را می‌خورد که چرا رفت؛ چیز ماندنی که نه نگرانی دارد و نه غصّه. حال، برای کسی که از آخرت سر درآورده است، دنیا که رفتنی است، رفته است. کسی که در سیرش، سر از آخرت در می‌آورد، دیگر برای او دنیایی وجود ندارد که بخواهد برای آن نگران باشد؛ البته در حقیقت، از اوّل هم دنیایی وجود نداشت؛ اما ادبیات ما به‌گونه‌ای است که متأسفانه ناچار هستیم اینگونه حرف بزنیم. دنیا از اوّل هم وجود نداشت. من خیال می‌کردم وجود دارد و این نیست هست نما برای من غصّه و نگرانی به‌بار آورد. وقتی از خواب بیدار شدم، فهمیدم که این یک رویا بوده است؛ فهمیدم که وقتی در رویا می‌دیدم چیزی گیرم آمده و ذوق زده می‌شدم. و وقتی در رویا می‌دیدم چیزی از دستم رفته و غصّه می‌خوردم. هر دوی آنها پوچ و پوک و الکی بوده؛ هیچ چیز نبوده است. همان لحظه‌ای که من داشتم خواب می‌دیدم، بیدارها می‌دیدند که نه چیزی گیرم آمده و نه چیزی از دستم رفته است؛ فهمیدم که هم شادی‌ها و هم غصّه‌های هنگام خواب و رویایم همه مسخره بوده است. وقتی این چیزها را فهمیدم که بیدار شدم. کسی که از خواب بیدار شد، می‌بیند آنچه در جهان واقعیت هست که هست؛ آنچه هم که در عالم رویا بود، از اوّل نبود. الان هم که بیدار شده است، نه خواب قشنگ و نه خواب ترسناک، هیچ‌یک نیست. در عالم رویا، در کنار هر خواب قشنگی، یک خواب ترسناک هم هست. انسان وقتی در خواب دنیاست، هر شیرینی در کنارش تلخی «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»^۱ آنجا خبیث از طیب جدا می‌شود. توجه داشته باشید که خبیث را از طیب جدا می‌کنند؛ یعنی طیب اصل است و خبیث را از آن در می‌آورند. خبیث یک چیز الکی است که با طیب ممزوج شده است. لذا انسان از آخرت که

^۱ سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۷.

سر در آورد، سر و کارش با چیزهای ماندنی است؛ چون آخرت یعنی چیزهای ماندنی؛ و برای چیزهای ماندنی، نه غصّه این را دارم که چرا از دستم رفت، نه نگرانی این را دارم که نکند از دست برود؛ «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۹؛ نه خوف دارد که نکند از دستم برود، نه حزن و غصّه دارد که ای داد بیداد! چرا از دستم رفت؟! خیالش تخت و راحت می‌شود.

🌸 یومِ آخرت روزی است که شب ندارد، زیبایی است که زشتی ندارد، غنایی است که فقر ندارد، حیاتی است که موت ندارد و بقایی است که فنا ندارد. وقتی چشمت را از دنیا بستنی و به درون باز کردی، از این روز سر در می‌آوری. لذا فرمود: «وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»^{۱۰}: عالمی بزرگتر در درون تو وجود دارد. (۱۷:۴۶)

یومِ آخرت روزی است که شب ندارد. همانطور که می‌دانید، روز قیامت شب ندارد. شب دارد؟ روز قیامت که شب نمی‌شود. یومِ آخرت روزی است که شب ندارد، زیبایی است که زشتی ندارد. در دنیا، زیبایی در کنار خود، زشتی دارد، تعارف ندارد! زیبایی دنیا بلافاصله بعدش زشتی است؛ ولی آخرت زیبایی بی است که زشتی در کنارش نیست. جمال خدا پیر می‌شود؟ از قیافه می‌افتد؟ خدا قشنگی است که زشتی در او راه ندارد؛ حیّی است که موت به او راه ندارد؛ غنی‌یی است که فقر به او راه ندارد؛ جمیلی است که زشتی به او راه ندارد. یومِ آخرت، روزی است که شب ندارد. زیبایی بی است که زشتی ندارد. زیبایی اولیای خدا که تجلّی جمال خدا هستند، زشتی در آن راه دارد؟ مثلاً پیغمبر چهل ساله دوست داشتنی است، آن وقت پیغمبر شست و سه ساله چون سنّش بالا رفته، دوست داشتنی نیست؟

^۹. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

^{۱۰}. امیرالمؤمنین علیه السلام، دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۵.

اینطور است؟ اصلاً زمان به زیبایی آنها راه ندارد که بخواهد آن زیبایی را خراب کند و از بین ببرد. عالم زمان به آن زیبایی راه ندارد. آن زیبایی، زیبایی باطن و قیامت است؛ زیبایی آخرت وجود است. به آن زیبایی، زشتی راه ندارد. زیبایی است که زشتی ندارد. غنایی است که فقر ندارد. حیاتی است که موت ندارد. بقایی است که فنا ندارد. وقتی چشمت را از دنیا بستی، دنیا یعنی ظاهر. هر چیزی در ظاهر است، دنیاست. چیزی که در باطن و ملکوت آن است، آخرت است. وقتی چشمت را از دنیا بستی و به درون باز کردی، از این روز سر در می‌آوری؛ یعنی از یوم القیامه سر در می‌آوری؛ از روزی که شب پشت آن نیست. لذا فرمود: «وَفِيكَ انطوى العالم الأكبر»: عالمی بزرگتر در درون تو وجود دارد. منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که «وَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ» تو فکر می‌کنی که همین بدن کوچک هستی «وَفِيكَ انطوى العالم الأكبر»^{۱۱} درحالیکه عالمی بزرگتر از این عالم ظاهر در وجود تو هست.

🌸 این دنیا همه وقت بیابان است؛ فکر نکنید که شهر است و جمعیت است. فقط خدا هست و خوبان خدا هستند، هیچ کس دیگری نیست. (۲۰:۲۴)

امیدواریم اینگونه دیده‌ی قیامت بین پیدا کنیم. گفت:

رو قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این انسان این حقیقت را ببیند. تا کی می‌خواهیم گول سایه‌ها را بخوریم؟! هیچ وقت در دنیا چیزی نیست. اینطور نیست که بگوییم ساختمان، شهر و آدم‌ها هستند بعد روز قیامت می‌شود و همه‌ی اینها از بین می‌روند؛ نه عزیز دل من؛ اگر درست چشمت را باز کنی، الان

^{۱۱}. «وَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ...»: منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۵.

هم همان بیابان است؛ هیچ نیست؛ غیر از خدا احدی نیست؛ «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^{۱۲} و
الآن گما کان»^{۱۳} خدا بود و با خدا هیچ چیز نبود؛ الان هم همانطور است؛ خدا هست و با خدا
هیچ نیست. مگر می شود در ردیف و در کنار هستی خدا اسم از هستی دیگری برد؟! لذا الان
هم هیچ چیز نیست، خداست؛ هر چه هم می بینی، تجلیات و ظهور حضرت حق است؛ آیات و
نشانه های خداست؛ علایم هستی خداست. در عالم غیر خدا چیزی نیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۲}. صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۱ و حرّعاملی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۵۴ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص

۵۶۷

^{۱۳}. هاشمی خویی، منهاج البراعه، ج ۱۹، ص ۲۷۲.